

( ۳۰۱ )

برصاص الخارق للقلوب والاحشاء \* .

و نیز : \* رب انه كان آية من آياتك و كلمة ناطقة  
من كلماتك \* .

و اخلافش محمد آقا و محمد هادی و محمد مهدی  
برقرار ماندند که معاندین نسبت بآنان ایذا و جفا بسیار  
روا داشتند و شهید مذکور را برادری مهتر موسوم به  
ملا زین العابدین معروف به آقا بود که قبل از وی ایمان  
داشت ولی با احتیاط از او اظهار نکرد و بعد از ایمانش  
مسرور شده عقیدت خود را آشکار ساخت و پس از شهادت  
برادر در قره چاشم واقعه درسه فرسنگی شهبیرزاد در راه  
عقیدت چوب بسیار باو زدند و چندی نکشیده در وطن  
درگذشت .

و کسانی که غیر از منتسبین بواسطه شهید مذکور هدایت  
یافتند از معاریفشان شیخ حسین اجرستافی معروف  
بقدس و ملا علی اکبر سوادکوهی و ملا محمد که بالاخره  
در یکی از قرا<sup>۱</sup> دودانگه هزار جریب بدست معاندین مسموم  
و مدفون گشت . دیگر ملا عبد الله شهبیرزادی بن آقا عسکری  
که بغایت مشتعل و منجذب بود و در سال ۱۳۲۰ مسافرت  
کرده مفقود الاثر گردید و ما چون در بخش ششم کثیری از مؤمنین  
شهبیرزاد و سنگم را که در این دور برجای ماندند و بی

اخلاقی فعال برجای گذاشتند شرح احوال دادیم در اینجا تکرار نکردیم و از آنجا که خصوصاً میرزا حاجی آقا رحمانیان خلف آقا محمد علی خموشی سالها در سنگسر بخدمت و نصرت این امر و مساعدت دوستان و تبلیغ بیگانگان اشتغال ورزیده در بلاد ایران مسافرتهاى تبلیغیه نموده در ارض مقدّس بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید . دیگر الله قلیسی سبحانی در بلاد ایران سفرهای تبلیغیه کرده با آهنگ و آواز خوشش آیات و اشعار بسع حاضرین رساند . دیگر میرزا عبد العلی شهاب در شهیرزاد منشی محفل روحانی بوده با انواع خدمات در این امر کامیاب گردید .

و در سنگسر بسال ۱۳۴۰ ملاحظا و معاندین باهم روشنان خود از شهیرزاد و سمنان متفق شدند که با مساعدت علمائ<sup>ن</sup> دیگر بلاد نگذارند مشرق الاذکار جدید التأسیس مرتفع گردد و شکایت بدولت کرده از جانب وزارت جنگ بحکومت نظامی در سمنان حکم رسید و رئیس نظمیّه با اعضا و جمعیت اهالی بلاد و اطراف و عده ای آژان و سی تن قزاق به سنگسر درآوردند و پانزده تن از بهائیان را گرفته بقریه طالب آبا واقع در قریب قصبه که حاکم در آنجا بود برده توقیف کردند و جمعیت مسلمین به مشرق الاذکار ریخته بناله و شیون زنان بهائیان اعتنان کرده بسقف بنا نفت ریخته آتش زدند

آنگاه آب بسته بنا را خراب و نابود کردند و عسکده‌های  
 رجال بهائی که در قصبه بودند شبانه و مخفیانه بسوی  
 فیروز کوه شتافتند و آنانکه در بلاق بودند خبر یافته عازم  
 شدند و در بین راه بهم رسیدند و متجاوز از هشتاد نفر  
 به تلگرافخانه فیروز کوه درآمدند و بدولت تظلم نمودند  
 و اهالی فیروز کوه حسب اشاره اعدا سنان و سنگر در یوم  
 پنجم محرم هنگام ظهر که در تعزیه خوانی اجتماع داشتند  
 و در تلگرافخانه را گرفته مظلومان را سنگسار کردند لاجرم  
 تنی چند از ایشان بر پشت بام برآمده دفاع نموده جمعیت را  
 متفرق ساختند و حاکم نظامی بلد رسیده مردم را در بر نمودند  
 و بهائیان حسب اظهار حکمران از تلگرافخانه بیرون آمدند  
 بدامن کوه در قرب بلد مانده تلگراف بدولت کردند و تنی چند  
 بطهران فرستادند تا حکم رسید که محبوسین مستخلص اند  
 و بهائیان به سنگسار بروند و لذا اعدا مذکور از قصبه و محبوسین  
 سنگسار همگی بمحلی وارد شدند ولی در فتنه مذکوره بنسب  
 مشرق الانکار و هم مدرسه بهائیان خراب شده و اثاثیه  
 و کتب موجوده سوخته گردید .

ص سال ۱۳۴۱ هنگامیکه معاندین شهسواران صورت  
 فتوغرافی منسوب حضرت عبدالبهاء را با هلبله و ولولسه  
 در کوی و برزن میگردد اندند کُلعلی خُر سنگساری با پسرش

حَسَن که از بیلاق به سنگسر میآمدند در شهبیرزاد دجار  
 اعداء گشتند و چندان ضربت برایشان رسید که يك انگشت  
 کلملی خورد شد و فتنه سال ۱۳۴۳ و سال ۱۳۴۸ و سال  
 ۱۳۵۷ را در بخش لاحق میآوریم .

و با آنهمه اوضاع و احوال مربوطه باین امر که در سنگسر  
 و شهبیرزاد رخ داد در نفس سمنان در حدود سال ۱۳۰۸ م  
 محمد علی هراتی از سکنه بلد با حالت تمصب و استهزاء نسبت  
 باین امر طرح دوستی با برخی از مؤمنین سنگسر برای آن رخ  
 که کتب و آثار بدیعه بدست آورد و بر اثر مناظره و مباحثه فائز  
 بایمان گردیده مشتغلاً منجذباً بتطبیخ پرداخت و در اندک  
 زمانی شهرت یافته از شدت تعرض متعصبین و معاندین ناچار  
 به هجرت شده در سنگسر رحل اقامت انداخت و بعداً بقری  
 و بلاد اخری نیز رفت و جمعی را مهتدی ساخت و خصوصاً در  
 قریه کوهستان و بهشهر اقامت گزید و جمعی را مهتدی کرد  
 و در آنجا درگذشت و عاقله از او برجای ماند و در آن ایام  
 که در سمنان راهت هدایت برافراخت میرزا ابوالقاسم خیاط  
 نوری الاصل و طهرانی المسکنی نیز بسمنان آمده مشغول به  
 کسب گشت و سپس در بهداری و آگاهی اهالی نمود و در نتیجه  
 اقداماتشان آقا سید مصطفی دلباطبائی از خاندان محترم

واز وجها وفضلا واریاب عمام که از طب و دواسازی وغیره هم  
 بهره مند بود در مجلس درس مجتهدین حضور یافته پیوسته  
 با آنان مؤانست داشت و شعر نیز میگفت و در سیر و سلوک  
 وطریق تحریری حقیقت قدم نهاد آگاه و بیدار و مؤمن  
 و سرشار گردید و عمام نیلگون بدل بدستار اخضر کرده  
 گیسوان پریشان افکنده با عشق و انجذاب و شجاعت  
 التهاب بمیدان خدمت و جانفشانی وارد شد و بی پیرو  
 از تمامت طبقات تبلیغ و دعوت نمود حتی در مجامع و نزهتگاه  
 عمومی به نطق و بیان و اقامه بینه و برهان پرداخت و در  
 زمانی قلیل عده کثیر را مهتدی و محب ساخت چنانکه  
 با حاجی ملاعلی مجتهد حکیم مشهور حقیقت امر ابهت را  
 مدلل نمود و آقا سیدعلینقی مشیرالاطباء و حاجی میرزا  
 رحیم و آقا میرزا خلیل جراحباشی و آقا سید احمد هاشمی  
 و آقا بابا و امثالهم اقبال و تصدیق نمودند و در خانهاش  
 که مانند مسافرخانه برای مسافرین و واردین از اهل بها  
 شد مجالس بی دریغ انعقاد یافت و کرا را برای تبلیغ و هم  
 ملاقات و استفاضه از متقدمین و کاملین احتیاً سفر بطهران  
 و مازندران و قزوین و همدان کرد و عده کثیر از متفهمین  
 بسمنان ورود نموده چندی در خانهاش بسر بردند و از این  
 رو پیوسته مورد سب و لعن و تمرد و هجوم اعداء گشت و

مجتهدین چندین بار حکم کفر و قتل و نیز تخریب خانه اش را دادند و گروه اشقیاء هم حمله نموده سنگ باریدند و نهی حاجی مهدی مجتهد ویرا طلبیده و در خصوص این امر گفتگو نمود و چون چاره جز تصدیق ندید بوی چنین گفت دین و عقیده امری است وجدانی و احدی را حق تصرّف بوجود آن دیگران نیست ولی تبلیغات و اقدامات جدی شما موجب هیجان و شورش اهالی شد چنانکه همه روزه بمساجد مراجعه و کسب تکلیف میکنند و حال نزدیک باین است که رشته از دست خارج و جلوگیری مشکل شود و آقا سید مصطفی باینگونه اظهارات از قبل علماء پیوسته چنین پاسخ میداد که من باشما هم کیش و همقدم بودم و بیش از همه در طریق دین مجاهده کردم تا اینکه بخفای الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا بمقصود رسیدم حال با شما مرا بادلیل و برهان قانع کنید و یا امر بدیع الهی را تصدیق نمائید و برای بهشتراز آنان رسائل استدلالیه فرستاد و نوشت که از کشته شدن در راه خدا بیم و مضایقه ندارم بلکه ایثار مال و جان را شائقم و آمالی جز تبلیغ و نشر این امر در قلبم نیست و او خود پیوسته آرزوی شهادت داشت و بمحضر حضرت عبدالبهاء نیز عرض نمود و امر بمراعات حکمت برای وی رسید و اطاعت نمود ولی قوه عشق و انجذاب عنان اختیار از کفش میربود و غالباً

باشوق و انبساط به جمعیت اعدا رفته تبلیغ میکرد و سبب  
 ظاهری که موجب حفظ وی گردید رعایت و حمایت حاجی ملا  
 علی بود و پیوسته متعصبین شکایت کردند و بهیچمان  
 و جوش و خروش آمدند و مجتهد متنفذ مذکور آتش فتنه  
 را خاموش نمود نوبتی جمعی بمحضرش ناله و فغان نمودند  
 که این سید جوان های ما را از میان برده دین را از دستشان  
 ربود حاجی بنوع تجاهل گفت من سید مصطفی را میشناسم  
 و میدانم چنین نوتی ندارد که بخانه ها درآمده و جوانها را  
 ببرد گفتند جوانها بخانه اش رفته مکالمه میکنند و فریب  
 خورده بهائی میشوند گفت شما از قول من بجوانها امر  
 دهید که دیگر بخانه سید نروند و بملاوه دین در طلب  
 است نه در کف که کسی بریاید و از این هم گذشته من  
 سالیانی دراز اهالی سمنان را بدین میراثیشان که اسلام  
 است خواندم و هنوز از من نپذیرفتند چگونه دینی جدید  
 را قبول مینمایند بیقین بدانید و آسوده باشید که احدی  
 از پیر یا جوان سمنان بدین اقبال نمینماید و نیز نوبتی نزد  
 حاجی رفته شکایت کردند که آقا سید مصطفی مشرق الانکار  
 بنا کرده و در بلاد اسلام علنا جمعی بآنجا مرادند مینمایند  
 حاجی بنوع تجاهل چند بار لفظ مشرق الانکار بتأنی و ترتیل  
 ادا کرده اظهار داشت بمعنی این کلمه بی نبردیم شکفت

و حیرت از لطف لفظ و حسن معنی کلمه نموده آنگاه چنین گفت شما بعلم معنی این کلمه پی نبردید من میدانم که چقدر دقیق و عمیق است پس پرسید که زمین مشرق الا زکاء غصبی است یا ملک آقا سید مصطفی میباشد ؟ همه گفتند ملک اوست پس سؤال و استفسار کرد که در آن زمین چه میکنند ؟ جواب دادند که نماز و دعا میخوانند پس بنوع تعجب گفت چه میگوئید آیا در زمین ملکی شرعی خود حقیق ندارند نماز بخوانند ؟ معاندین گفتند که نماز اسلامی نیست بلکه صورت خود در آورده ایشان میباشد حاجی گفت ضرر ندارد بگذارید مردم خدا را عبادت کنند بهرنوعی باشد خوب است و شما اگر دیندار و خیرخواه و هشیار باشید قهوه خانه ها که محل استعمال تریاک و بغایت کثیف و سبب مافی و فساد میباشند بسیار است ببندید روزی یکی از آخوندها که برادرزاده اش بهائی بود و در حضورش صلوة بدیمه خواند در حالیکه از شدت تعصب و غضب میلرزید نزد حاجی رفته معروف داشت که برادرزاده خود م و در خانه او و در محضر و مشهد نماز بهائی خواند آیا تکلیف من با او چیست ؟ حاجی گفت بر تو با کسی نیست هر کس در نماز حمد نخواند نمازش باطل است و بالجمله حاجی ملا علی در تمام سنین متادیه ریاست دینی خود در مسلمانان



نهایت رعایت و حمایت کرده بنوعی که آسیبی به اهل بهائرسد  
 و در او آخر عمر که تقریباً صد سال داشت با وجود ناتوانی  
 همه روزه بمسجد حاضر شده و در میان ظهر قائم موعود و رجعت  
 درس میداد و آقاسید مصطفی نیز حضور داشت و نیز نهی  
 در سال ۱۳۲۹ مکرّم الدوله حاکم سمنان و دامغان هم عرض  
 احمای سنگسر شده بدارالحکومه احضار کرد و جمعی از  
 ایشان زکورا و اناثا بخانه آقاسید مصطفی وارد شده اظهار  
 داشتند که گماشتگان حکومتی بی احضار و اذیت و آزار به  
 سنگسر آمدند و در همان حال مأورین نیز در رب در رسیده  
 مطالبه مظلومان نمودند و آقاسید مصطفی مهمانان را در خانه  
 محفوظ داشته متقبل شد که بجای ایشان در دارالحکومه  
 حاضر شود و با آنان و عائله خود وداع کرده بسوی دیوانخانه  
 رفت و هنگامی بخیا بان ارك رسید که حکمران با کثیری از اهالی  
 بحالت خشم و شدت مستعد و مترصد ورود مظلومین بسود  
 و مأورین جلو رفته بوی گفتند که اهل سنگسر بخانه آقاسید  
 مصطفی پناهنده شده و او خود بجای ایشان حاضر شد و حکمران  
 پس از مراعات آداب ظاهره بوی خطاب نموده چنین گفت  
 جناب آقا مگر خدای نخواست بهائی هستند که این جماعت  
 را بخانه خود راه داده حمایت میکنند؟ آقا سید مصطفی  
 چنین جواب گفت من شایسته و قابل این نیستم که بهائی

و نیرنگ برای قتل آن مظلوم میریختند تا آنکه درینجاه وینج سالگی در صبح یوم ششم شهر ذی قعدہ ۱۳۳۹ عجزه میوه فرو بخانه وی آمد و دانه ای چند انجیر از آن عجزه برمکر و تزویر خورد و پس از ساعتی انقلاب حال یافته بمعالجه پرداختند سودی نیافت و در آنحال دستور داد تا تصادفی که در مدیحه حضرت عبدالبها سروده آورده خواندند و هم مناجاتی تلاوت کردند پس اخبار از قرب اجل نمود و دستور داد تا اہرا از طبقہ فوقانیہ بہ تحتانیہ آورند کہہ در تجهیز و تشییع تکلف و مشقتی برای ماشرین روی نہ ہند و وصیت کرد کہ از محضر حضرت عبدالبها طلب مغفرت بہت او نمایند و طبیب نیز حاضر بودہ گمان سکتہ بردودستور پاشوبہ داد و ثمری نبخشید و قبل از طلوع آفتاب از قوم ہفتم ذی قعدہ درگذشت و چون مشیرالاطبا حاضر شدہ معاینہ کرد تشخیص داد کہ سموم گردیدہ رجال و اشرف محترمین طبقات مختلف حاضر شدند و جنازہ را بقبرستان بردند و پس از حفر قبر چون مہتای دفن شدند حسب تحریک حاجی ملا عبدالملی و حاجی میرزا آقای مذکور عدہ کثیر از اراذل و اخلاط ناس باسنگ و چوب هجوم آوردند نحس را سنگباران کردہ گفتند نمیکذاریم کہ سید کافر را در قبرستان مسلمین دفن کنید و متدرجا چند ہزار نفر از دحام

نمودند و تا غروب آنروز در هفت نقطه از شهر پس از حفر قبر  
مانعت گردید و در مواقع حرکت جنازه سنگساران نمودند  
و بالاخره آقا سید مسیح طباطبائی و آقا سید رضا طباطبائی  
و آقا سید جعفر طباطبائی و آقا سید محسن سیف هاشمی بسا  
عده دیگر از همراهان جنازه را گذاشته بحکمران نظامی  
امیر تومان تظلم نمودند و مهدودی سوار و پلیس مأمور شدند  
و چند تن از سران اراذل گرفتند و جنازه را با احتمال بنقطه  
دور از شهر مجاور قهوه خانه نوابیه که همیشه محل تبلیغ  
اصول و بیگرات چنین گفت: قهوه است مرا در این محل مدفون  
نمایند چه که محل اعلاء کلمة الله است برده دفن کردند  
و خاندانی از وی در امر ابی مصطفی نژاد برقرار ماند پس  
از او هر چند مهدودی از احباب در سخنان ماندند ولی عانند  
آیا او اجتماع و انجذاب حاصل نگردید و بخوف و کتمان  
عقیدت بزیستند. و از جمله الواح صادره در حق آقا سید  
مصطفی لوحی است که پس از وفاتش صدر یافت و صورتش  
چنین است:

بواسطه جناب حکیم الهی شهیر زاد بازماندگان  
حضرت آقا سید مصطفی من ادرك لقاء ربه في الملا الاعلى  
هو الله

ای بازماندگان آن سرور آزادگان حضرت سید مصطفی

شهر تقدیس گشود و با شیان الهی، جوار رحمت کبری پرواز فرمود و در آغوش الطاف جد بزرگوار حضرت محمد مصطفی روحی له الفداء آرمید این جوهر وجود با نهایت عزت صعود فرمود دیگر منع از دفن بین مقابر پیوسته چه حکمی دارد البته در محلی تنها دور از قبور منفر قرارگاه بهتراست زیرا قبر محفوظ و مصون و آثار پدیدار و مظهر مندرس باری شکر کنید خدا را که چنین واقع شد.....\*

ناجات - الی الی الی هذا عبدك منسوب الی سید المرسلین  
المحبوب لمعتبه قدسك بین العالمین ربّ الله كان آية الهدی  
وشعلة النور\* و مصباح الصباح مؤبداً بالمسرة والافراح  
قدوة الارواح منقطعاً عن الاشباح قد انجذبت الی جمالک  
الضیر و ادرك الارج الاثیر فی عرفانک فی يوم الموعود و ظهر  
نفسک فی يوم المشهود ربّ الله انقطع عن سواک و استغرق  
فی حبک و هواک و توقد من النار الموقدة فی سدرة السسینا\*  
و وجد علی النار هدی ربّ بعد صعوده الی الطکوت الاعلی  
ضعوا اهل الهوی عن دفنه بین القبور حتی نوى فی محسّل  
مهجر و ما هذا الا من فضلک الموفور حتی لا یندرس معالم  
جدته و رسمه بین المقابر و ینفرد فی ارض مبارکة بعسدة  
عن الاجداث یحفّ حولها الاحیاء و ینزل علیه طبقات النور  
من السماء ربّ آیدہ بتأیید ائمتک و انعش روحه بنفحاتک و اعرج

به الی ملکوت آیاتک و ادخله فی ریاض عفوک و غفرانک واجعل  
له لسان صدق فی الاخرین انک انت الکریم الرحمن  
الرحیم . حیفاً عبدالبهاء عبّاس .

### شاهرود و بسطام

اوضاع آن قسمت و تفصیل بهائیان آتجارا که غالباً در  
سنین اولیه این دور باقی بودند در بخش ششم آورده ایم  
و از آنجمله عباسعلی بن میرزا بابا مستوفی سابق الوصف  
در بخش ششم بود و برادران میرزا بابا، میرزا ابوالقاسم که  
در شاهرود بسال ۱۳۲۰ درگذشت و میرزا حبیب که در  
شاهرود بسال ۱۳۱۲ وفات یافت و آقا سید رضارضا رضهخوان  
در شاهرود بسال ۱۳۱۱ متوفی گشت و آقا علی اکبر  
در سال ۱۳۱۶ در شاهرود از اینمالم رحلت نمود و غلام  
خان طبیب نیز همانسال بجهان دیگر خرامید و بی بی زهر  
در سال ۱۳۳۱ وفات نمود دیگر ملا رضا و ملاحسین که  
بسال ۱۳۲۶ از اینجهان انتقال کرد و دیگر ملا غلامرضا  
و سرانش میرزا مهدی و میرزا صبح و خانواده قوی الایمانشان  
دیگر حاجی محمد باقر بیرجندی و برادرش حاجی محمد رضا  
مقوالیا در سال ۱۳۲۷ درگذشتند و آقا محمد جعفر و

آقا علی محمد در فتنه انقلاب مشروطیت مورد تعرض اهالی شدند و هردو متدرجا پس از مرگ پدر انتقال یافتند و آقا نجف میرجندی با پسرانش آقا محمد حسین و آقا حبیب الله و آقا عبد الله که پدر مذکور بسال ۱۳۳۲ درگذشت و ملا نجف میرجندی با پسرانش آقا محمد و آقا رضا و غیرهم که در بخش ششم تفصیل داریم و میرزا احمد و میرزا عبد الله (شهید) و میرزا محمد و میرزا علی اکبر یزدی که شرح احوال شوگی در بخش ششم بنوع اختصار نگاشتیم مزاریف بهائیان این دوره کرلائی میرزا محمد اصفهانی و برادر آئی و پسر عمش آقا محمد اسمعیل دیگر آقا محمد باقر از اهل نعت یزد دیگر آقا نجفعلی بدشتی دیگر آقا محمد اسمعیل بن حاجی تقی شاهرودی و معدودی از مؤمنین اول انارک یزد از آنجمله حاجی باقر و پسرانش دیگر استاد اسد الله کاسه ساز همدانی ، آقا عبد الله شمالی بن بنت ملا غلامرضا مذکور دیگر آقا غلامحسین توگلی یزدی و پسر بزرگش احمد آقا دیگر عباسعلی بسطامی مذکور و میرزا آقا قبادی و آقا محمد تقی میرجندی و آقا محمد و آقا رضا میرجندی مذکور و آقا میرزا صبیح و آقا سعید حسن و میرزا مهدی و غیرهم از اینها بهائیان مذکور در بخش ششم و بالعلاوه جمعی از قبیل خاندان کاظم اف و میرزا عبدالحسین روحانی یزدی و عاقله میرزا

غلامحسین راسخ رئیس پست نیز در آنجا متمرکز شد  
 محفل و مجمعی برقرار بود تا چون فتنه بسال ۱۳۴۱ چنانکه  
 در بخش لاحق میآوریم رخ داده کثیری از مظلومین متفلسق  
 بهلاد دیگر شدند و جمعی برجای مانده بمداز چندی  
 محفل و مجلس آراستند و بعضی اماکن متبرکه بدشت و محالی  
 در شاهروود خریدند .

### طهران

بنوهی که در بخش ششم شرح دادیم طهران در هنگام  
 غروب شمس جمال ابهی مرکزی خطیر از هیئت جمعیت و نفوذ  
 و اشتغال بر ارکان و علما و رجال این طایفه بود .  
 حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی  
 ابهری هنوز در محبس شاهی به نعل و کفش میزیستند تسام  
 مستخلص شدند و طولی نکشید که ناصرالدین شاه از میان  
 رفت و هرقا شهید گشت و میرزا علی اصغر خان صدراعظم  
 اتابک مملکت را از هر آشوب و از تمرض اجمالی باین طایفه  
 نگهداری کرد و مظفرالدین شاه بسلطنت نشست که از ۱۷  
 ذی قعدة ۱۳۱۳ تا چهارم ذیحجه ۱۳۲۳ سلطنت نمود  
 و او سلیم و ضعیف و رحیم القلم بود و میرزا علی اصغر خان

بنامه های مختلف و میرزا علیخان امین الدوله تقریباً و سال  
 و سپس عین الدوله و مشیرالدوله صدارت کردند و هرچند  
 در ایام سلطنت مظفرالدین شاه قتل و غارت طاقت سوزی  
 باحباباً در اکناف مملکت رخ داد ولی تا بوم وفاتش در پنجماه  
 و پنج سالگی در ۱۳۲۳ بغایت جدیت و تأکید در رفع  
 ظلم میکوشید و توانائی بیش از آن نداشت و در اول سلطنتش  
 چون میرزا علیخان امین الدوله که مرافقت و ملاطفت با امین  
 طایفه داشت بصدارت دولت و زمامداری مملکت برقرار گردید  
 این طایفه امیدوار شدند و دیگر در مرکز سختی روی نداد  
 و کسی از آحاد احباباً محبوس نگشت ولی از جهت بروز فتنه  
 نقض و مخالفتهای آقا جمال بروجردی و همدستانش که هر  
 دم نیرنگی مریخت و نفوسی تحریف مینمود و اختلاف  
 فیما بین احباباً رخ میداد خاطر حضرت عبدالیهها را کمتر  
 داشت تا آنکه مطرود گشت و جریان امور بر است و مستقیم  
 واقع شد و خاندان مشاهیر رجال و نساء این طایفه را که  
 از سابق برجای ماندند برخی متوطن بودند و جمعی از بلاد  
 اخیری مهاجرت نمودند امثال ایادی اربعه امرا الله حاجی  
 آخوند شهمرزادی و ابن ابهر و ابن اصدق و ادیب و دیگر  
 نیر و سبنا و نعمیم و دیگر محمدخان منجم و دکتر  
 عطاء الله خان بخشایش و عطاء الله صنیع السلطان و غیرهم



در بخش ششم بیان احوال نمودیم و تأسیس محفل شور ایادی  
 و انتظام محفل بطریق انتخاب برای مخفی ازین افشاد  
 احباب و شروع نشریات بطریق طبع ژلاتین و عکس <sup>که</sup> بسال  
 ۱۳۱۶ شروع شد و غالباً بخط حاجی آخوند خونساری<sup>۳</sup>  
 میرزا آقا نیریزی و میرزا علی اکبرخان میلانی بود و تأسیس  
 شرکت خیریه و مدرسه تربیت ۱۳۱۷ برای مذکور و نیز برای  
 اناث و نیز تأسیس قبرستان بهائی و تأسیس مجامع برای  
 نطق و خطابه برخطی را در بخش سابق تاریخ نمودیم .  
 و از مشاهیر و اعظام بهائیان ساکن طهران حاجی میرزا  
 عبد الله نوری که سابقه احوالش را ضمن اوضاع آذربایجان در  
 بخش ششم آوردیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و سفری  
 دیگر با دامادش میرزا علی محمد ورفا و دو سلیلهش میرزا عزیز الله  
 و روح الله به عکا رفته بزیارت حضرت عبدالبهاء نائل گشت  
 و عودت نمود تا در حدود سال ۱۳۱۷ وفات یافت . دیگر  
 میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی که مختصراً بحسوال  
 سابقه اش را در بخش مذکور نگاشتیم و بالاخره در طهران  
 اقامت گرفت و با حاجی خان مذکور که رفاقت و یگانگی قدیمی  
 صمیمی داشته بخانه آقا محمد کریم عطار میماندند و حسب  
 معاهدهای که با هم کردند در سال مذکور بانداک فاصله  
 موالیا درگذشتند . دیگر میرزا نصیر خان بن ملاحسن عراقی

( ۲۲۰ )

سابق الوصف در بخش ششم بالاخره ساکن طهران شده در سال ۱۳۵۱ درگذشت .

دیگر میرزا علیخان و دکتر محمد خان پسران میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق الوصف در بخش ششم که اولیسی خاندان واسمه منجم برج گذاشت و مخصوصا خلقت میرزا عبد الله منجم با کمال ایمان و رشادت و قدرت تأه در ایسن امر همی خدمت نمود و دوّم از قسمت طب مدرسه دارالفنون طهران فارغ التحصیل شده از شاهیر و محترمین اطباء گردید و در حسن اخلاق و حلاوت گفتار بهریشان و فقیران و وسعت نظر و کوشش در طریق معارف و صرف صاعی جمله در راه این امر معروف گشت و سالها عضو کمیته مدرسه تربیت و مدیر آن و از مؤسّسین مدرسه بود و نیز در محفل روحانی طهران و از اعزّه مشار بالینان این امر بود و عاقبت بسال ۱۳۳۹ درگذشت و در ضمن اثری از حضرت عبدالبها خطاب بوی چنین مسطور است :

" پدر بزرگوار در ایام عراق بحضور نیر آفاق شتافت و مدّتی در ظلّ مبارک بود و با اینعبد شب و روز انیس و مجالس فی الحقیقه از حیث اخلاق شهیر آفاق بود در نهایت لطافت و حلاوت آنی مرا بی بشاشت نمیگذاشت دم بدم بهر وسیله بود همدم و همنشین را مذاق شیرین و شکر مینمود

تا آنکه حکمت اقتضای مراجعه نمود و رجوع بوطن کرد و  
 از آنجا بطهران و از طهران بجهان بی پایان الخ .  
 و سران و دخترانش در جامه امر مشهورند . دیگر اخلاف  
 میرزا اشرف کندی که در بخش ششم وصف کردیم . خصوصاً میرزا  
 فضل الله که خاندانی جلیل و شریف بیادگار گذاشت . دیگر  
 خاندان حاجی میرزا محمد عطار خصوصاً آقا محمد کریم عطار  
 سابق الوصف در بخش ششم و خلف آقا محمد کریم دکتر عنایتا  
 و خاندان فرزاد برجاست .

و از شاه میر بهائیان مذکور ساکن طهران میرزا محمد تقی  
 ابهری - ابن ابهر - ایادی امر الله سابق الوصف در بخش  
 ششم که چون از حبس انبار مستخلص گشت تقریباً چهار ماه  
 در طهران ماند و حسب الامر بمکاتفت سال ۱۳۱۲ و  
 ایامی چند در جوار فضل و عنایت زیست و با انجذاب تمام  
 بانوار عهد و میثاق عودت کرده حسب الامر به قفقاز وارد شده  
 بر شہوت بمسجد جمال ابهری دعوت همی نمود و بمسقط آب  
 رفته بعد از توقف ایامی به آذربایجان ۱۳۱۳ وارد شد  
 و در میان آب جشنی بنام جلوس غصن اعظم بر مرکز عهد  
 و پیمان ابهری برپا کرد و اسفار بی دریغ نموده به بیست  
 شتافت و با حکمران جلال الدوله ملاقات و مذاکرات راجع  
 باین امر داشته و پرا منجذب ساخت و سپس بمسال ۱۳۱۵

نیز تعامت آذربایجان را گشته تبلیغ و تشویق نمود و حسب الامر  
 حضرت عبدالبهاء باز سفر بعکا کرده بعد از ایامی چند  
 سال ۱۳۱۶ عودت یافته دستوری صادر شد که حاجی ملا  
 علی اکبر شه میرزادی بنت خود را بازدواج وی درآورد لذا  
 در سال ۱۳۱۶ با محترمه منیره خانم قرین شد و بمنسوان  
 ایادی امرالله مفتخرگشت و بنام این امر نزد خاص و عام  
 مشهور و در طهران توقف و ساکن و عضو عامل محفل روحانی  
 و مرجع امور احباب گردید و گاهگاهی مسافرت با اطراف نیز  
 مینمود و میرزا عبدالمطوف چنانکه نگاشتیم مستقر بر مسند  
 ریاست در ابهر بود و بنام این امر چندان شهرت نداشت  
 تا آنکه نوبتی آثاری چند صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در شان  
 وی و در حق عده ای از رجال و نسوان این خانواده رسید  
 و در حالیکه به میرزا فخرالدین بن ارشد میرزا عبدالمطوف  
 بابه برای پدر و خویشان میرد اعدا خبر یافته در بیسن  
 طریق سرقت کردند و از وجد و طرب کف زدند که برای ضربه  
 بمیرزا عبدالمطوف و خانواده اش وسیله قویّه بدست آوردند  
 والواج اصل و عکس حضرت عبدالبهاء را بر منبر بدست گرفته  
 مردم نشان دادند و برخی از آنها را بطهران و زنجان  
 فرستادند ولی حاجی میرزا محمدتقی کرارا در زنجان و طهران  
 کوشید و فرمائی از دولت راجع باختصاص مقام شیخ الاسلامی